

ترجمان روان‌شناسی

## علیه تربیت فرزند

➤ برای فرزندانمان باغبان باشیم یا نجار؟  
آلیسون گوپنیک  
ترجمهٔ مینا قاجارگر



### معرفی نویسنده

آلیسون گوپنیک استاد روان‌شناسی در دانشگاه کالیفرنیا و برکلی و نویسندهٔ ستون «ذهن و ماده» در وال‌استریت ژورنال است. او حضور فعالی در برنامه‌های تلویزیونی و رادیویی دارد.

شهرت بین‌المللی گوپنیک به خاطر مطالعات پیشروانهٔ او دربارهٔ کودکان و رشد و یادگیری آن‌هاست. او استدلال می‌کند که ذهن کودکان به ما کمک می‌کند پرسش‌های فلسفی عمیق را بهتر درک کنیم. گوپنیک از مؤسسان مطالعه دربارهٔ «نظریهٔ ذهن» است و این نظریه را صورت‌بندی کرده که یادگیری در ذهن کودکان همانند ذهن دانشمندان است. او بیش از ۱۰۰ مقاله و کتاب منتشر کرده و کتاب کودک فلسفی؛ آنچه ذهن کودکان دربارهٔ عشق، حقیقت و معنای زندگی به ما می‌گوید در زمرهٔ کتاب‌های پر فروش و برگزیدهٔ سانفرانسیسکو کرونیکل قرار گرفته و به ۲۰ زبان ترجمه شده است. کتاب حاضر آخرین تألیف اوست.

تقدیم به

پاپا بوت و آگوستوس، جورجیا، و آتیکوس،

عشق‌های دوران پیری من

## فهرست <

- ۱۳ سپاسگزاری
- ۱۷ مقدمه: پارادکس های والدین
- ۲۴ از والدگری تا والد بودن
- ۲۷ پارادکس ها
- ۲۷ پارادکس های عشق
- ۲۹ پارادکس های یادگیری
- ۳۳ منحصر به فرد بودن کودکی
- ۳۵ باغ کودک
- ۳۹ [۱] بر ضد والدگری
- ۴۵ در ستایش شلختگی
- ۴۹ ایده هایی که به جای ما می میرند
- ۵۰ کاوش در برابر بهره برداری
- ۵۶ والدین حمایتگر
- ۵۹ [۲] تکامل کودکی
- ۶۰ دو تصویر
- ۶۵ فراسوی روایت های توجیه نشده
- ۶۹ پارادکس نابالغی
- ۷۷ یادگیری ، فرهنگ و حلقه های بازخورد
- ۸۱ تغییر پذیری: ناشناخته های ناشناخته
- ۸۲ بازگشت به والدگری
- ۸۵ [۳] تکامل عشق
- ۸۹ جفت شدن: پیچیده است
- ۹۹ انواع عشق

|                                           |            |
|-------------------------------------------|------------|
| مادر بزرگ‌ها                              | ۱۰۲        |
| شبه‌والدها                                | ۱۰۶        |
| معمای تعهد                                | ۱۱۰        |
| ریشه‌های تعهد                             | ۱۱۷        |
| هزینه‌های تعهد                            | ۱۱۹        |
| عشق و والدگری                             | ۱۲۱        |
| <b>[۴] یادگیری از طریق نگاه کردن</b>      | <b>۱۲۳</b> |
| بازیگران کوچک                             | ۱۲۶        |
| اسطوره نوروں‌های آینه‌ای                  | ۱۲۹        |
| تولد تقلید                                | ۱۳۳        |
| یادگیری درباره جهان                       | ۱۳۵        |
| وقتی کودکان از بزرگ‌سالان بهترند          | ۱۴۱        |
| تقلید موبه‌مو                             | ۱۴۴        |
| مناسک                                     | ۱۴۷        |
| تقلید در میان فرهنگ‌ها                    | ۱۵۲        |
| با هم انجام دادن                          | ۱۵۳        |
| <b>[۵] یادگیری از طریق شنیدن</b>          | <b>۱۵۷</b> |
| یادگیری از طریق گواهی دیگران              | ۱۵۹        |
| مطمئن بودن از خویش                        | ۱۶۲        |
| می‌خواهی چه کسی را باور کنی؟              | ۱۶۴        |
| داستان تعریف کردن                         | ۱۶۸        |
| پرسش‌ها و تبیین‌ها                        | ۱۷۷        |
| چرا می‌پرسی چرا؟                          | ۱۸۱        |
| پرسش از ذات                               | ۱۸۵        |
| اجازه دهیم خوش تیپ خودش از قضیه سردریاورد | ۱۹۵        |
| <b>[۶] تأثیر بازی</b>                     | <b>۱۹۹</b> |
| موش‌های مبارز                             | ۲۰۳        |
| یادگرفتن همه چیز                          | ۲۰۷        |
| مهره‌های بازی و دستگاه مهره‌ها            | ۲۱۲        |
| باورپذیر ساختن                            | ۲۱۷        |
| کودکان بیزی                               | ۲۱۸        |

- ۲۲۴ انواع ذهن‌ها
- ۲۲۸ ربات‌های رقصنده
- ۲۳۱ فراتراز خانم هاویشام
- ۲۳۹ [۷] رشد کردن
- ۲۴۵ کارآموزی
- ۲۴۹ مهارت‌های تحصیلی
- ۲۵۳ متفاوت اندیشیدن
- ۲۵۷ اختلال کم توجهی
- ۲۶۰ تحصیل و یادگیری
- ۲۶۲ آدم‌ها در زمین بازی
- ۲۶۷ دو سیستم نوجوانی
- ۲۷۹ [۸] آینده و گذشته: کودکان و تکنولوژی
- ۲۸۵ مغزخواننده
- ۲۹۱ جهان صفحه‌نمایش‌ها
- ۲۹۴ بهشت و «مکس دیوانه»
- ۲۹۵ چرخ‌دنده تکنولوژیک
- ۳۰۰ شهروب
- ۳۰۲ چه باید کرد؟
- ۳۰۵ [۹] ارزش کودکان
- ۳۱۳ روابط خصوصی و سیاست عمومی
- ۳۱۵ یافتن پول
- ۳۲۱ پیرو جوان
- ۳۲۴ کار، بازی، هنر، علم
- ۳۲۹ نتیجه
- ۳۳۳ پی‌نوشت‌ها
- ۳۵۱ منابع
- ۳۷۹ نمایه

## سپاسگزاری

من در دوره فوق لیسانس مادر شدم، درست در همان زمانی که دانشمند شدم. به همین دلیل، این کتاب نتیجه تجربه ای چهل ساله است و اشخاص بسیار زیادی هستند که باید از آن ها تشکر کنم. دانشگاه کالیفرنیا در برکلی - به ویژه دانشکده روان شناسی، مؤسسه رشد انسان<sup>۱</sup>، و مؤسسه علوم مغزی و شناختی<sup>۲</sup> - سال های بسیار خانه ام بوده است. عمیقاً متأثر از همه همکارانم بوده ام، اما تام گریفیتس، تانیا لومبروزو، استفن هیندشاو، ران دال، ریچارد ایوری، فیل و کارولین کوان، و لیندا ویلبرشت همگی به صورت ویژه در این کتاب سهیم بوده اند.

دانشجویان و همکاران پسادکتری من، سابق و کنونی، در همه کارهای من سهیم بوده اند، از جمله، به ویژه برای این کتاب، تامر کوشنیر، آنا ویسمایر، کریس لوکاس، دافنه بوچسباوم، کارن واکر، آدرین ونته، کیتی کیمورا، و آزورا روگیری. به ویژه لورا شولز فصل «بازی» را خواند و درباره آن گفت و گو کرد و خیلی چیزهای دیگر. سوفی بریجرز و روزی ابودی، اداره کنندگان آزمایشگاه من، این پژوهش را میسر ساختند و در مرتب کردن ارجاعات بسیار ارزشمند بودند.

---

1. Institute of Human Development

2. Institute for Brain and Cognitive Sciences

بنیاد ملی علم<sup>۱</sup> سال‌ها برای پژوهش من سرمایه‌گذاری کرده است و بنیاد مک‌دانل<sup>۲</sup>، بنیاد بزوس<sup>۳</sup> و بنیاد تمپلتون<sup>۴</sup> نیز از پژوهش من حمایت کرده‌اند. و البته عمیق‌ترین دینم به کودکان، والدین، کودکان و موزه‌هایی است که همکاران همیشگی ما بوده‌اند.

این کتاب عمدتاً به لطف کمک هزینه پژوهشی دانشگاه آل سولز<sup>۵</sup> در آکسفورد در سال ۲۰۱۱ نوشته شده است و ایده‌های آن نیز به شدت متأثر از شرکت من در گروه تکامل شناخت آنجا بوده است. از همه شرکت‌کنندگان و سیسیلیا هیز برای سازمان‌دهی این گروه و دعوت من برای ملحق شدن به آن‌ها بسیار سپاسگزارم. گفت‌وگوها با کیم استرلنی و اوا یابلونکا تأثیر فوق‌العاده مهمی بر این کتاب داشتند. باید از تعدادی از همکاران روشنفکر و دوستان خوبم نیز که از دیرباز بر ایده‌های من تأثیر گذاشته‌اند تشکر نمایم: هنری ولمن، اندرو ملتزوف، پل هریس، کلارک گلیمر، جان کمپبل، پیتر گادفری - اسمیت، و جین هیرشفلد. در نوشتن این کتاب، دو دوست جدید پیدا کردم و با دو استاد در زیست‌شناسی تکاملی آشنا شدم، سارا هردی و کریستن هاوکز<sup>۶</sup>، و از هر دو آن‌ها بسیار سپاسگزارم.

دین بزرگی به اریک چینسکی، ویراستارم در فارر، اشتراوس و ژیرو، دارم که از ابتداء به کتاب ایمان داشت و از آغاز تا پایان آن راهنمایی کرد، و به‌لرذا اگرچه در تنظیم دقیق نتیجه کمک کرد. کاتینکا متسون، کارگزار من، مثل همیشه فوق‌العاده بود. چند فقره از این کتاب برای نخستین بار به شکلی نسبتاً متفاوت در نیویورک تایمز، اسلیت و وال استریت ژورنال منتشر شده‌اند. از سردبیران آن‌ها بسیار سپاسگزارم. به‌طور ویژه مدیون گری روزن و پیتر سینجر هستم که در سه سال گذشته با محبت ستون ذهن و ماده من در وال استریت ژورنال را ویرایش کرده‌اند.

1. The National Science Foundation (DLS0132487, BCS-331620)

2. McDonnell Foundation

5. All Souls College

3. Bezos Foundation

6. Farrar, Straus and Giroux

4. Templeton Foundation



والدین خودم، میرنا و ایروین، و خواهران و برادرانم آدام، مورگان، هیلاری، بلیک و ملیسا شالوده هر چیزی هستند که هستم و هرکاری که انجام می‌دهم. آدام و بلیک، دویار و همکار نویسنده، هر دو پیش نویس های این کتاب را خواندند و به طور مشخص نظرات مفیدی دادند.

فرزندنام آکسی و آندریس و پدرشان جورج لوینسکی هر چیزی را که درباره والد بودن می‌دانم به من آموختند و من بسیار سپاسگزارم.

در نهایت آگوستوس، جورجیانا و آتیکوس، نوه‌هایم، خوشی بزرگ زندگی من در پنج سال گذشته بوده‌اند. آن‌ها موزه‌های<sup>۱</sup> حقیقی برای این کتاب بودند. بزرگ‌ترین دین من به پدر بزرگ نوه‌هایم، عاشق، مونس عزیز و اولین و بهترین خواننده‌ام الوی ری اسمیت است. این کتاب به آن‌ها تقدیم می‌شود.

۱. muses: دختران زئوس در اساطیر یونانی و الهام بخش هنر و دانش [مترجم].

## مقدمه: پارادکس های والدین

چرا پدر و مادر باشیم؟ مراقبت از فرزندان کاری پرزحمت و توان فرساست و با این حال بیشتر ما آن را عمیقاً ارضاکننده می یابیم. چرا؟ چه چیزی باعث می شود پدر و مادر بودن به زحمتش بیرزد؟

یک پاسخ رایج، به خصوص برای پدران و مادران طبقه متوسط امروزی، این است که شما پدر و یا مادر هستید، پس می توانید کاری به اسم «والدگری» را انجام دهید. «والد بودن» فعلی هدفمند است و نوعی شغل را توصیف می کند. هدف این است که فرزند شما به نحوی تبدیل به بزرگ سالی بهتر یا شادتر و یا موفق تر شود، بهتر از آنچه در غیر این صورت می بود، یا (اگرچه ما این را به آرامی می گوئیم) بهتر از بچه های همسایه. نوع درست والدگری نوع درست فرزند را به ارمغان می آورد، که به نوبه خود روزی نوع درست بزرگ سال خواهد شد.

البته، مردم گاهی اوقات واژه «والدگری» را تنها برای توصیف آن چیزهایی به کار می برند که والدین واقعاً انجام می دهند. اما بیشتر اوقات، به ویژه امروزه،

«والدگری» یعنی کارهایی که والدین باید انجام دهند. در این کتاب، بحث خواهیم کرد که این تصویر تجویزی از والدگری، از منظر علمی، فلسفی، سیاسی و همچنین از منظری شخصی، به نحوی بنیادی گمراه کننده است. استفاده از این تصویر، برای فهمیدن اینکه والدین و فرزندان به واقع چگونه می اندیشند و عمل می کنند، اشتباه است، و به همان میزان، استفاده از آن به عنوان بصیرتی که نشان دهد آن ها باید چگونه بیندیشند و عمل کنند نیز خطاست. چنین رویکردی واقعاً زندگی را برای فرزندان و والدین نه بهتر که بدتر و سخت تر می کند.

ایده والدگری چنان فراگیر و وسوسه انگیز است که ممکن است بدیهی، بی چون و چرا و واضح به نظر برسد. اما در همان زمانی که والدین، که البته نویسنده کتاب هم یکی از آن ها است، جذابیت مدل والدگری را حس می کنند، همچنین، اغلب به صورتی ابتدایی، حس می کنند که یک جای کار می لنگد. ما هم نگرانیم که مبادا فرزندانمان در مدرسه موفق نباشند و هم نگرانیم که نکند از فشاری که برای موفق شدن در مدرسه به آن ها تحمیل می شود آسیب ببینند. ما فرزندانمان را با فرزندان دوستانمان مقایسه می کنیم و بعد به خاطر این کار احساس انزجار می کنیم. ما روی آخرین عناوینی کلیک می کنیم که برخی نسخه ها و دستورالعمل های جدید والدگری را ستوده یا بدان ها حمله کرده اند و بعد، شاید با صدایی که کمی بیش از حد بلند است، می گوییم که بعد از همه این حرف ها عملاً بر طبق گزینه عمل خواهیم کرد.

کار و تلاش برای رسیدن به نتیجه ای خاص الگوی خوبی برای بسیاری از فعالیت های حیاتی انسانی است. چنین چیزی الگوی درستی برای نجارها یا نویسندگان یا تجار است. شما می توانید با ارزیابی کیفیت صندلی هایی که ساخته اید، کتاب هایی که نوشته اید، یا تراز مالی تان قضاوت کنید که آیا نجار یا نویسنده یا رئیس خوبی بوده اید یا خیر. در تصویر والدگری، همین الگو دنبال

می‌شود. والد نوعی نجار است، اگرچه هدف تولید نوع خاصی از محصول، مثل صندلی، نیست، بلکه هدف تولید نوع خاصی از «آدم» است.

تخصص و مهارت در کار موفقیت به همراه می‌آورد. وعده والدگری این است که مجموعه‌ای از تکنیک‌ها و مهارت‌های خاص، وجود دارد که والدین می‌توانند کسب کنند. این تکنیک‌ها به آن‌ها کمک خواهد کرد که هدف شکل دادن به زندگی فرزندانشان را محقق کنند. و یک صنعت نسبتاً بزرگ ظهور کرده است که نوید ایجاد دقیقاً همان مهارت‌ها را می‌دهد. حدود شصت هزار کتاب در بخش والدگری سایت آمازون موجودند و در عنوان اکثرشان عبارت «چگونه» دیده می‌شود. البته بسیاری از کتاب‌های «خودآموز»<sup>۱</sup> تنها توصیه‌هایی عملی راجع به والدبودن ارائه می‌دهند. اما تعداد بسیار بیشتری از آن‌ها وعده می‌دهند که اگر والدین دقیقاً تکنیک درست را تمرین کنند و اجرا نمایند، می‌توانند تغییری اساسی ایجاد کنند در آنچه فرزندشان قرار است از آب دربیاید.

به هر حال الگوی والدگری چیزی نیست که آن را فقط در کتاب‌های «خودآموز» بیابید. این الگو بر نحوه اندیشیدن مردم درباره رشد و شکوفایی کودکان، به طور کلی، تأثیر می‌گذارد. من یک روان‌شناس رشد هستم؛ می‌کوشم تا دریابم ذهن کودکان چگونه است و چرا چنین است. با وجود این، تقریباً هرکسی که با من درباره دانش کودکی مصاحبه کرده سؤالاتی نیز راجع به این پرسیده است که والدین چه باید بکنند و تأثیر طولانی مدت آنچه که انجام می‌دهند چه خواهد بود. ایده والدگری همچنین یکی از سرچشمه‌های بزرگ غم و درد والدین - به ویژه مادران - است. ایده والدگری به افروختن جنگ‌های بی‌پایان میان مادران<sup>۲</sup> دامن می‌زند. اگر این ایده را بپذیرید که والدگری نوعی کار است، پس باید میان این

1. How-To

۲. Mommy Wars: مناقشه بین مادران شاغل و مادران خانه‌دار بر سر روش‌های فرزندپروری [مترجم].

نوع کار و انواع دیگر کار (مثلاً شغل) دست به انتخاب بزنید. به خصوص مادران در مواجهه با این سؤال که آیا می‌توان هم در کار والدگری و هم در شغلی دیگر موفق بود به شدت حالت تدافعی به خود می‌گیرند و گیج و سردرگم می‌شوند. آن‌ها احساس می‌کنند مجبورند میان اهمیت کمتر قائل شدن برای مادر بودن و چشم پوشیدن از شغلشان دست به انتخاب بزنند. اما همین دوراهی پدران را نیز با شدتی بیشتر تحت تأثیر قرار می‌دهد زیرا از آن‌ها کمتر از مادران قدردانی می‌شود. در نتیجه، گرایشی در جهت مخالف برای تنزل اهمیت والد بودن وجود دارد که تا حدودی نشئت گرفته از همین رویکرد است و شاهدش نیز تمام خاطرات کنایه آمیزی است که زنان در آن‌ها، به نحو خودآگاه، به تردیدشان در مورد مادر بودن اعتراف می‌کنند. روی هم رفته، اگر والد بودن نوعی شغل باشد که هدف از آن پرورش یک بزرگ سال موفق است، شغل کاملاً افتضاحی است، ساعات طولانی، بدون حقوق و مزایا، و پراز کاریدی سنگین. و تا بیست سال هیچ تصویری ندارید که آیا کارتان را خوب انجام داده‌اید یا نه، واقعیتی که به خودی خود می‌تواند این شغل را به کاری اعصاب خردکن و مملو از احساس گناه و عذاب وجدان تبدیل کند. اما اگر والد بودن نوعی شغل نیست، چرا انجامش می‌دهیم؟ اگر هدف ایجاد نوع خاصی از بزرگ سال نیست، پس چیست؟

خود من یکی از آن والدهای عصبی و شاغل طبقه متوسط هستم و در تمام طول زندگی‌ام هم فشار الگوی والدگری و هم واکنش برضد آن را تجربه کرده‌ام. هر سه پسر بزرگ شده‌اند، تا حد قابل قبولی شاد و موفق‌اند و خودشان در آستانهٔ بچه دار شدن هستند. اما من همچنان خود را دائماً در حال قضاوت راجع به مسئولیتم در مورد فراز و فرودهای زندگی فرزندانم می‌یابم. آیا وقتی کوچک‌ترین پسر من، زمانی که هشت سالش بود، هر روز به مدرسه می‌رساندم، بیش از حد معقول مواظبش بودم؟ یا وقتی در سن نه سالگی‌اش دیگر این کار را

نمی‌کردم، مادر غافلی شده بودم؟ من می‌خواستم فرزندانم راه خودشان را دنبال و استعدادهای خودشان را کشف کنند. اما آیا بهتر بود اصرار می‌کردم که فرزند بزرگم، به جای تلاش برای موسیقی‌دان شدن، دانشگاه را تمام کند؟ من باور داشتم - و هنوز هم باور دارم - که مدارس عمومی خوب بهترین گزینه برای کودکان هستند. اما وقتی دو پسر بزرگ‌ترم از مدرسه عمومی محل راضی نبودند، بهتر نبود آن‌ها را به مدرسه‌ای خصوصی با شهریه‌ای بالا در حومه شهر می‌فرستادم؟ همان کاری که برای پسر کوچک‌ترم کردم. آیا باید پسر کوچکم را مجبور می‌کردم کامپیوتر را خاموش کند و درس بخواند، یا اجازه می‌دادم در برنامه‌نویسی<sup>۱</sup> مهارت پیدا کند؟ چطور می‌توانستم مطمئن شوم که فرزند وسطی «با استعدادم» زمان زیادی برای بازی کردن دارد، تکالیفش را انجام می‌دهد و هم‌زمان به کلاس‌های ریاضیات پیشرفته و باله هم می‌رسد؟ سخت‌تر از همه اینکه وقتی کوچک‌ترین فرزندم دبیرستان را به پایان رساند، من از همسرم جدا شدم. آیا باید این کار را زودتر می‌کردم؟ یا دیرتر؟ یا اصلاً نباید جدا می‌شدم؟

تخصص و دانش حرفه‌ای من در مورد رشد مرا به همان پاسخ‌هایی رساند که دیگران هم می‌دانند. وقتی به گذشته و بیش از چهل سال والدبودن نگاه می‌کنم، حدس می‌زنم بهترین پاسخ این است که این پرسش‌ها نادرست هستند.

فکر کردن راجع به تجربه خودتان به عنوان یک والد ممکن است شما را در مورد والدگری دچار تردید کند. اما تأمل در مورد پدر و مادرها و فرزندان دیگر نیز باعث می‌شود الگوی والدگری نابسند به نظر برسد. مهم‌تر از همه، افراد نسل من، که در شادی و امنیت و رفاه و در کنار تعداد زیادی کودکان دیگر رشد کردند، واقعاً پیشرفت شگفت‌انگیزی نسبت به والدین فوق‌العاده نسل ما - که در فقر و بحران و جنگ بزرگ شدند - نداشته‌اند. همه ما کسانی را می‌شناسیم که کودکی

---

1. coding

وحشتناکی داشته‌اند و در آینده به بزرگسالانی بی‌نظیر و والدینی بامحبت تبدیل شده‌اند، و همچنین والدینی خوب را دیده‌ایم که به نحوی تراژیک فرزندان ناخدا نصیبشان شده است.

مؤثرترین و دردناک‌ترین ضدالگوی والدگری زمانی مطرح می‌شود که در مورد والدین کودکانی می‌اندیشیم که هرگز به سن بزرگسالی نمی‌رسند. در سال ۲۰۱۱، امیلی رپ<sup>۱</sup> مقاله‌ای به شدت تکان‌دهنده نوشت که بارها و بارها منتشر و خوانده شد. این مقاله دربارهٔ پسر امیلی، رونان، بود که او می‌دانست پیش از رسیدن به سه سالگی به دلیل ابتلا به بیماری تی-سکس<sup>۲</sup> از دنیا خواهد رفت. این مسئله هیچ تفاوتی در شدت عشقی که او به عنوان یک مادر نسبت به پسرش داشت ایجاد نکرد. پسر او هرگز بزرگسالی را تجربه نمی‌کرد، و با وجود این ما احساس می‌کنیم که امیلی رپ و دیگرانی چون او کامل‌ترین نمونه‌های آن چیزی هستند که معنای والدبودن است.

آیا مهم است که بفهمیم چرا والدبودن ارزشمند است؟ نگرانی در مورد والدین و فرزندان اغلب به بحث‌های راجع به سبک زندگی و وبلاگ‌های «مامان‌ها فروکاسته می‌شود. اما من در این کتاب بحث خواهم کرد که، در واقع، آن نگرانی‌ها و دغدغه‌های هرروزه جنبه‌های اصیل و عمیق شرایط انسانی را منعکس می‌کنند، تنش‌هایی که جزء جدایی‌ناپذیر زندگی ما به عنوان یک انسان هستند. از منظری زیست‌شناختی، کودکی به غایت طولانی و آسیب‌پذیر انسان، و سرمایه‌گذاری کلان بر روی فرزندان که با آن کودکی طولانی متناسب است، بخشی بسیار مهم از آن چیزی است که ماهیت انسان را می‌سازد. این سرمایه‌گذاری در راستای خدمت به چه هدفی است؟ چرا تحول یافته است؟

1. Emily Rapp

۲. tay-sachs: نوعی بیماری ذخیره‌ای است [مترجم].

دریافتن اینکه چرا والد بودن ارزشمند است فقط پرسشی شخصی یا زیست‌شناختی نیست، بلکه پرسشی اجتماعی و سیاسی نیز هست. مراقبت از کودکان هرگز، در تمام طول تاریخ بشر، صرفاً نقش مادران و پدران بیولوژیک نبوده است. از همان ابتدا، این مراقبت برنامه اصلی هر جامعه انسانی بوده است و هنوز هم چنین است. برای مثال، نظام آموزشی به دنبال مراقبت از فرزندان همه است.

مانند دیگر نهادهای اجتماعی، شیوه مراقبت ما از کودکان در گذشته تغییر کرده و در آینده نیز تغییر خواهد کرد. اگر بخواهیم تصمیمات خوبی در مورد این تغییرات بگیریم، در وهله نخست باید به نحوی سنجیده و حساب شده بیندیشیم که مراقبت از فرزندان چیست؟ پیش دبستانی باید چگونه باشد؟ چگونه می‌توانیم مدارس عمومی را اصلاح کنیم؟ چه کسی باید در مورد رفاه یک کودک تصمیم بگیرد؟ چگونه باید با فناوری‌های جدید مواجه شویم؟ مراقبت از کودکان، همان‌طور که موضوعی علمی و شخصی است، موضوعی سیاسی نیز هست و تنش‌ها و پارادکس‌های مربوط به آن هم در مقیاس‌های کلان و هم در مقیاس‌های کوچک‌تر بروز پیدا می‌کنند.

باید یک نحوه اندیشیدن به کودکان وجود داشته باشد که از سویی فراتر از «خودآموز» و از سوی دیگر فراتر از خاطرات کنایه‌آمیز باشد. در نظر گرفتن تأثیرات طولانی‌مدتی که علم و فلسفه مطرح می‌کنند می‌تواند مفید باشد. اما من به زودی مادر بزرگ می‌شوم، و شاید این منظر بتواند چشم‌اندازی حتی بهتر در اختیار بگذارد. مادر بزرگ بودن نوعی فاصله همدلانه‌تر، هم از اشتباهات و موفقیت‌های مادر جوانی که یک روز بوده‌اید (مادر جوانی که نمی‌توانست این دورا از هم تشخیص دهد) و هم از تلاش‌ها و جنگیدن‌های فرزندان خودتان، به همراه دارد.



پس این کتاب همان طور که اثریک دانشمند و فیلسوف است اثریک مادر بزرگ هم هست. به قول مادر بزرگ یهودی خودم، یک بابی<sup>۱</sup> - اما یک بابی در دانشگاه برکلی، مادر بزرگی که لابراتوار علوم شناختی را اداره می کند و، لابه لای قصه تعریف کردن راجع به روزگار قدیم و پختن پنکیک بلوبری، مقالات فلسفی می نویسد. مادر بزرگان دانشمند و فیلسوف در زمان گذشته بسیار کمیاب بودند، پس شاید ترکیب هر دو منظر بتواند به ما در فهم ارزش والد بودن کمک کند و ما را به فراسوی والدگری ببرد.

### از والدگری تا والد بودن

اگر والدگری الگوی نادرستی است، الگوی درست چیست؟ «والدگری»<sup>۲</sup> واقعاً یک فعل<sup>۳</sup> و یا نوعی شغل نیست، و همچنین، مانند مجسمه سازی، هدفش تراشیدن یک کودک و تبدیل کردنش به نوع خاصی بزرگ سال نیست و نباید باشد. در عوض، والد بودن - مراقبت کردن از یک کودک - باید بخشی از یک رابطه عمیق و منحصر به فرد انسانی و یک نوع خاص عشق ورزیدن باشد. شغل در زندگی انسان نقشی محوری ایفا می کند؛ ما بدون آن نمی توانیم سر کنیم. اما، همان طور که فروید والویس<sup>۴</sup> هر دو تذکر داده اند، یا لاقلاً معروف است که چنین گفته اند، کار و عشق دو چیزی هستند که به زندگی ارزش زیستن می دهند.

آن عشق خاصی که با مراقبت از کودکان ملازم است تنها محدود به پدر و مادر بیولوژیک نیست، بلکه شامل تمام کسانی می شود که دانشگاهیان به آن ها مراقبتگر<sup>۵</sup> می گویند و در انگلیسی بریتانیایی، به نحوی ظریف تر، با واژه مراقب<sup>۶</sup> به آن ها اشاره می شود. این نوع از عشق محدود به والدین بیولوژیک نیست، بلکه حداقل به صورت بالقوه بخشی از زندگی همه ما است.

۱. bubbe: معادل عبری پدر بزرگ و مادر بزرگ [مترجم].

2. parent

5. Caregiver

3. verb

6. carer

4. Elvis

ما تفاوت میان شغل و دیگر روابط، یا انواع دیگر عشق، را تشخیص می دهیم. همسر بودن به معنای مشغول «فعل همسری» شدن نیست؛ دوست بودن، حتی در فیس بوک، به معنای انجام فعلی به نام دوستی نیست؛ و ما برای پدران و مادرانمان فعل فرزند بودن را انجام نمی دهیم. اما این روابط نقشی محوری در زندگی ما ایفا می کنند. هرانسانی که زندگی کاملاً رضایت بخش و سرشاری دارد غرق در این روابط اجتماعی است. و این تنها حقیقتی فلسفی راجع به موجودات انسانی نیست، بلکه حقیقتی است که عمیقاً ریشه در زیست شناسی ما انسان ها دارد.

صحبت کردن راجع به عشق، به ویژه عشق والدین به فرزندان، ممکن است احساسی و آبکی، و همین طور ساده و بدیهی به نظر برسد. اما عشق فرزندان، همچون تمامی روابط انسانی، هم بخشی از بافت هر روزه زندگی های ماست - فراگیر، گریزناپذیر، و در پس زمینه هر چیزی که انجام می دهیم - و هم بسیار پیچیده، متغیر و حتی پاراداکسیکال.

اگر عشق را نوعی کار ندانیم، بهتر می توانیم عشق بورزیم. ممکن است بگوییم ما سخت تلاش می کنیم تا زن یا شوهر خوبی باشیم، یا اینکه برایمان مهم است دوستی خوب یا فرزندی بهتر باشیم. اما من موفقیت ازدواج خودم را با این معیار اندازه گیری نمی کنم که آیا شخصیت شوهرم از زمانی که ازدواج کرده ایم بهتر شده است یا نه. من کیفیت یک دوستی قدیمی را با این سؤال ارزیابی نمی کنم که آیا دوست من از زمانی که برای نخستین بار همدیگر را دیدیم شادتر و موفق تر شده است یا نه؛ در واقع، همه ما می دانیم که دوستی ها کیفیت خودشان را بیش از همه در روزهای تاریک زندگی نشان می دهند. با وجود این، این تصویر ضمنی والدگری است: ویژگی های شما به عنوان یک والد می توانند، و حتی باید، با توجه به کودکی که به وجود آورده اید مورد قضاوت قرار گیرند.

اگر والد بودن، به‌ویژه پدر یا مادر بچه‌های خردسال بودن، کاری کاملاً دشوار و وحشتناک است، عشقی بسیار زیبا و عالی هم هست، یا حداقل برای بسیاری از ما این‌طور است. احساس عشقی که ما به فرزندان کوچکمان داریم و عشقی که آن‌ها به ما دارند از هر دو طرف بی قید و شرط و صمیمی، از نظر اخلاقی عمیق و از نظر احساسی ملموس و نزدیک است. مهم‌ترین پاداش‌های والد بودن نمرات و افتخارات فرزندان ما یا حتی فارغ‌التحصیل شدنشان یا ازدواجشان نیست؛ مهم‌ترین پاداش والد بودن از لحظه لحظه لذت جسمی و روانی در کنار این کودک خاص بودن و لذت لحظه به لحظه او در بودن با شما به وجود می‌آید.

عشق مقصد یا ملاک و معیار و نقشه از پیش تعیین شده ندارد، اما یک هدف دارد. هدف تغییر دادن کسانی نیست که به آن‌ها عشق می‌ورزیم، بلکه بخشیدن آن چیزی است که برای شکوفایی بدان نیاز دارند. هدف عشق شکل دادن به سرنوشت معشوق نیست، بلکه کمک کردن به اوست در این جهت که خودش به سرنوشتش شکل دهد. هدف نشان دادن راه به او نیست، بلکه کمک کردن به اوست تا راه خودش را بیابد، حتی اگر مسیری که در پیش می‌گیرد آن راهی نباشد که خود ما برمی‌گزیدیم، یا حتی راهی نباشد که ما برایش انتخاب می‌کردیم.

هدف از عشق ورزیدن به کودکان، به‌طور خاص، فراهم کردن محیطی پربار، باثبات و امن برای این انسان‌های کوچک و آسیب‌پذیر است، محیطی که در آن تغییر، خلاقیت و نوآوری می‌توانند شکوفا شوند. این امر هم از منظر زیست‌شناختی و تکاملی و هم از منظر شخصی و سیاسی صادق است. عشق ورزیدن به کودکان برای آن‌ها مقصد تعیین نمی‌کند، بلکه قدرت و مایه آغاز سفر را به آن‌ها می‌بخشد.

## پارادکس‌ها

پس والد بودن صرفاً با عشق ورزیدن به کودکان سروکار دارد. و البته عشق هرگز ساده نبوده است. دربارهٔ پارادکس‌ها، پیچیدگی‌ها و دیوانگی منحصر به فرد عشق اروتیک بسیار اندیشیده‌اند، سخن گفته‌اند، نوشته‌اند، آواز سر داده‌اند و گاهی فریاد کشیده‌اند. عشق ما به فرزندانمان دقیقاً همان قدر پرشور و عمیق، همان قدر پارادکسیکال و پیچیده، و همان قدر منحصر به فرد و دیوانه‌وار است. باین حال بحث روابط میان والدین و فرزندان، به‌ویژه فرزندان کوچک، تقریباً در تمامی موارد محدود به کتاب‌های «خودآموز» یا خاطرات است.

در این کتاب، من بر روی دو نوع پارادکس تمرکز خواهم کرد: پارادکس‌های عشق و پارادکس‌های یادگیری. این پارادکس‌ها جزئی از طبیعت تکاملی خود کودکی هستند. الگوی والدگری نمی‌تواند به آن‌ها بپردازد. این پارادکس‌ها زمانی ایجاد می‌شوند که ما به‌نحو علمی و نیز شخصی دربارهٔ کودکی می‌اندیشیم. در واقع جدیدترین پژوهش‌های علمی این پارادکس‌ها را به‌صورتی ویژه و وضوح بخشیده‌اند.

اما آن‌ها صرفاً سؤالات علمی و فلسفی انتزاعی نیستند؛ آن‌ها در تنش‌ها و دوراهی‌های زندگی واقعی که زندگی والدین را آشفته می‌سازند عینی می‌شوند؛ آن‌ها در عمق تصمیم‌های دشوار اخلاقی و سیاسی‌ای جای دارند که وقتی می‌کوشیم به‌عنوان یک جامعه از کودکان مراقبت کنیم، ظاهر می‌شوند.

## پارادکس‌های عشق

نخستین دوراهی از تضاد میان وابستگی و استقلال ناشی می‌شود. والدین و دیگر مراقبت‌گران باید مسئولیت کامل وابسته‌ترین موجود، یعنی نوزاد انسان، را به عهده بگیرند. اما همچنین آن‌ها باید این وابسته‌ترین موجود را به بزرگ‌سالی کاملاً مستقل و خودکفا تبدیل کنند. ما والد بودن را با غذا دادن و عوض کردن پوشک و

در آغوش گرفتن کودکانمان در بیشتر طول روز شروع می‌کنیم، و تمامی این کارها را با رضایت و حتی شادمانی شگفت‌انگیزی انجام می‌دهیم.

اگر خوش‌شانس باشیم، عاقبت کارمان دریافت پیامک‌های محبت‌آمیز گاه‌وبیگاه از یک شهر دور است. ازدواج یا دوستی که یکی از اهداف زندگی ما به عنوان والدین است، اگر مطلقاً بیمارگونه نباشد، عجیب و غریب است. وابستگی کودکان در آغاز بسیار بسیار بیشتر از وابستگی نیازمندترین عاشق به معشوق است، و به حدی از استقلال می‌رسند که بسیار بیشتر از استقلال فرد در دورترین و مستقلانه‌ترین رابطه عاشقانه است.

در نخستین مرحله زندگی کودک، ما نسبت به خود آن‌ها کنترل بیشتری بر جزئیات زندگی‌شان داریم. بیشتر آنچه برای یک نوزاد رخ می‌دهد از طریق والدین یا مراقبت‌گر است. اما اگر من والد خوبی باشم، هیچ کنترلی روی زندگی فرزندم به عنوان یک بزرگ‌سال نخواهم داشت.

این تنش به خصوص در دوران نوجوانی شدت می‌یابد. در این سنین، فرزندان ما نه تنها مستقل از ما و خودکفا شده‌اند، همچنین به نسل جدیدی تعلق دارند که مستقل از نسل پیشین و خودکفاست. خردسالی و صمیمیت همراه هم‌اند؛ ما کودکانمان را، هم به معنای تحت‌اللفظی و هم به معنای استعاره‌ای کلمه، نزدیک نگاه می‌داریم. فرزندان بزرگ‌سال ما بیگانه هستند و باید باشند؛ آن‌ها ساکنان سرزمین آینده‌اند.

دومین تنش از کیفیت خاص عشق ما به فرزندانمان ناشی می‌شود. من توجه خاصی به فرزند خودم دارم. ما احساس می‌کنیم رفاه فرزندان خودمان از هر چیز دیگری مهم‌تر است، حتی از رفاه کودکان دیگریا شادی و خوشبختی خودمان. ما می‌توانیم - یا حتی باید - در مورد این امر بی‌رحم و سرسخت باشیم. به مادر فقیری بیندیشید که در یک محله بسیار بد زندگی می‌کند و با قناعت و

صرفه‌جویی بسیار تلاش می‌کند پولی پس‌انداز کند و کودکش را به یک مدرسه خصوصی خوب بفرستد، مدرسه‌ای که امکان ورود به آن برای اکثر بچه‌های آن محله وجود ندارد. چنین مادری قهرمان است، نه خودخواه یا احمق.

اما این نوع منحصربه‌فردی از قهرمانی است. شیوه‌های کلاسیک فکرکردن درباره سیاست و اخلاق این ایده را مطرح می‌سازند که اصول اخلاقی و سیاسی باید کلی باشند. انصاف، برابری، عدالت: این ایده‌ها باید در مورد همه اعمال شوند. برای مثال، خود مفهوم قانون به این معناست که یک اصل به طور یکسان در مورد همه اجرا شود. اما من در مقایسه با کودکان دیگر، به طور کلی، مسئولیت بیشتری در قبال فرزند خودم دارم و فرزند خودم بیش از دیگر کودکان برایم مهم است. و باید هم همین‌طور باشد.

این تعهد ویژه از کجا می‌آید؟ مسئله تنها خویشاوندی ژنتیکی نیست. تقریباً هر کسی که از کودکی مراقبت می‌کند دقیقاً به همان معجزه خاص و منحصربه‌فرد کوچک عشق خواهد ورزید. ما چگونه می‌توانیم عشق خاصمان به کودکان را در یک رویه گسترده‌تر کودک‌پروری بگنجانیم؟ و این در سیاست عمومی به چه معنا خواهد بود؟

### پارادکس‌های یادگیری

مجموعه دوم پارادکس‌ها در مورد شیوه‌های یادگیری کودکان از بزرگسالان است. در جهانی که میزان تحصیلات نقشی تعیین‌کننده در موفقیت فرد دارد، بخش عمده والدگری بر یادگیری بیشتر، بهتر و سریع‌تر کودکان متمرکز است. همچنین الگوی والدگری الگوی معمول اکثر آموزش‌هاست. این الگو بر این ایده استوار است که بزرگسالان آنچه را که کودکان باید بدانند به آن‌ها می‌آموزند و بدین ترتیب، تعیین می‌کنند که آن‌ها چگونه بیندیشند و عمل کنند. دوباره بگویم که این ایده ممکن است واضح به نظر برسد، اما هم علم و هم تاریخ چیز دیگری می‌گویند.

نخستین پارادکس در مورد بازی و کار است. بدیهی است که کودکان از طریق بازی کردن یاد می‌گیرند. اما آن‌ها چرا و چگونه این کار را انجام می‌دهند؟ بنا به تعریف، بازی عملی است از روی جوششی خودانگیخته که برای انجام هیچ چیز بخصوصی طراحی نشده است. اما فراگیر بودن بازی در کودکی نشان‌دهنده این است که باید کارکرد ویژه‌ای داشته باشد.

درواقع، تقریباً همه فکر می‌کنند که کودکان باید زمان کافی برای بازی کردن داشته باشند. اما زمان بازی یکی از نخستین چیزهایی است که هنگام قانون‌گذاری برای زندگی کودکان از قلم می‌افتد. تمرین خواندن جای زنگ تفریح را می‌گیرد، و بازی توپ و دیوار یا لی لی جای خود را به تمرین فوتبال می‌دهند. الگوی والدگری لیست بلندبالایی از فعالیت‌های مختلف به ما می‌دهد که کودکان باید انجام دهند. کلاس زبان چینی، تمرین ریاضی کومون<sup>۱</sup> و آماده شدن برای امتحانات نهایی دیگر زمانی برای بازی کردن باقی نمی‌گذارند. ما در این باره احساس بدی داریم اما کاملاً نمی‌دانیم چه باید کرد.

نظام‌های اخلاقی و سیاسی متعارف همگی مربوط به مسائل خشک و جدی کارهای بشرند. آن‌ها به این موضوعات می‌پردازند که افراد و جوامع چگونه باید بیندیشند، برنامه‌ریزی کنند و عمل نمایند تا بتوانند به مقاصد معینی دست یابند. اما کودکان و دوران کودکی تنها با بازی سروکار دارند و بس. چرا کودکان بازی می‌کنند؟ و ما چگونه باید، نه تنها به صورت شخصی بلکه همچنین از نظر اخلاقی و سیاسی، برای بازی ارزش قائل شویم؟

درست همان‌طور که کودکان باید از وابسته‌ترین مخلوقات جهان به مستقل‌ترین موجودات تبدیل شوند، همچنین آن‌ها باید از فردی که بیشتر وقتش را به بازی می‌گذراند به فردی تبدیل شوند که بیشتر وقت خود را به کار اختصاص می‌دهد.

۱. Kumon: یک متد آموزشی ریاضیات [مترجم].

این تغییر مستلزم تغییرات عمیقی در ذهن و مغز کودکان است. والدین، مراقبتگران و آموزگاران باید به نحوی این گذار را مدیریت کنند که هم مزایای بازی حفظ شود و هم بهره‌مندی از مزایای کار میسر شود. مدارس، که مهم‌ترین مؤسساتی هستند که ما برای مدیریت این گذار از آن‌ها استفاده می‌کنیم، به‌نحو قابل بحثی در هر دو جبهه وحشتناک عمل می‌کنند. اما آیا امکان بهتر انجام‌دادنش وجود دارد؟

تنش دوم در رابطه با سنت و نوآوری است. نبرد عظیم صفحه‌نمایش‌ها و کتاب‌ها در قرن بیست و یکم تنها آخرین صحنه زدوخورد در جنگی طولانی است. ما انسان‌ها همواره میان حفظ امر کهن و گرامیداشت امر نوین مردود بوده‌ایم. این تنش سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و فقط ویژگی فرهنگ تکنولوژیک ما نیست. این تنش بخشی از برنامه تکاملی ماست. کودکان، به اقتضای طبیعتشان، همواره در خط مقدم این جنگ جای داشته‌اند.

بسیاری از دیدگاه‌های اخلاقی و سیاسی، به‌ویژه دیدگاه‌های محافظه‌کار کلاسیک، بر اهمیت حفظ سنن و تاریخ تأکید می‌کنند. حفظ هویت فرهنگی گذشته، و جای دادن خودتان در یک سنت، جزئی عمیق و رضایت‌بخش در زندگی انسان‌هاست. مراقبتگران در خلال تربیت و پرورش کودکان سنت‌ها را انتقال می‌دهند. در عین حال، یکی از کارکردهای اساسی دوران کودکی اجازه‌دادن به نوآوری و تغییر است. در واقع، به‌نحوی پارادکسیکال، هیچ فرهنگ و سنت خاصی برای انتقال به آیندگان وجود نمی‌داشت اگر گذشتگان دست به کارهای جدید نمی‌زدند. بدون رخدادهای جدید و بی‌سابقه، هیچ تاریخی وجود نداشت. کودکان تا سن نوجوانی، به‌طور منحصربه‌فردی، شیوه‌های جدیدی برای لباس پوشیدن، رقصیدن، صحبت کردن و حتی فکرکردن اختراع می‌کنند. ما چگونه می‌توانیم فرهنگ و سنن خودمان را راجع به انتقال دهیم، و در عین حال به کودکانمان نیز اجازه دهیم و تشویقشان کنیم که فرهنگ‌ها و رسوم کاملاً جدیدی اختراع کنند؟



علم در خصوص پارادکس‌های عشق و یادگیری بحث می‌کند، و من خلاصه‌ای از پژوهش‌های جدید علمی را مطرح خواهم کرد که به ما کمک می‌کنند تا بفهمیم عشق و یادگیری به چه صورت کار می‌کنند. تحقیقاتی که در زمینه زیست‌شناسی تکاملی انجام می‌شود منشأ عشق ما به کودکانمان را شرح می‌دهند و نیز نحوه ایفای نقش وابستگی و استقلال، و امر خاص و امر عام را در این عشق نشان می‌دهند.

در علوم شناختی، رویکردهای جدیدی به یادگیری وجود دارد و همچنین سیر پژوهشی جدیدی درباره اینکه کودکان چگونه از کسانی که از آن‌ها مراقبت می‌کنند یاد می‌گیرند. حتی نوزادان و خردسالان نسبت به هنجارهای اجتماعی و سنت‌ها حساس‌اند و به سرعت آن‌ها را از مراقبت‌گران‌شان دریافت می‌کنند.

اما، به نحوی مشابه، یکی از کشف‌های بزرگ سال‌های اخیر این بوده است که حتی بسیاری از کودکان خردسال می‌توانند امکان‌های جدید را تصور کنند و طرق جدیدی را در نظر بگیرند که خودشان یا جهان اطرافشان می‌توانند آن‌گونه باشند. و در واقع مطالعات جدید راه‌هایی را نشان می‌دهند، و توضیح می‌دهند که از طریقشان بازی به یادگیری کمک می‌کند.

در عصب‌شناسی رشد، می‌خواهیم بفهمیم که چرامغزهای کودکان با مغزهای بزرگسالان فرق دارند. و می‌خواهیم بفهمیم که، از نظر عصب‌شناختی، گذار از یادگیری مبتنی بر بازی، در خردسالی، به برنامه‌ریزی معطوف به هدف و متمرکزتر، در سال‌های بعد، چگونه رخ می‌دهد.

تمامی این پژوهش‌های علمی به یک سواشاره دارند: کودکی قرار است دوره تغییرپذیری و امکان، جست‌وجو و نوآوری، یادگیری و تخیل باشد، و این به‌ویژه در مورد کودکی انسان، که به‌نحوی استثنایی طولانی است، صادق است. اما ظرفیت‌های قابل توجه انسان برای یادگیری و تخیل رایگان به دست نمی‌آید.

معادله‌ای میان کاوش و بهره‌برداری، یادگیری و برنامه‌ریزی، تخیل و عمل کردن وجود دارد.

راه‌حل تکاملی این معادله این است که هر انسان تازه‌متولدشده‌ای مراقبانی داشته باشد، افرادی که این اطمینان را به وجود می‌آورند که کودک می‌تواند با وجود آسیب‌پذیری بسیارش شکوفا شود، بیاموزد و تخیل کند. این مراقبت‌گران همچنین دانشی را انتقال می‌دهند که نسل‌های پیشین اندوخته‌اند. همچنین آن‌ها می‌توانند برای هر کودک این موقعیت را فراهم کنند که انواع جدیدی از دانش را خلق کند. البته که این مراقبان والدین هستند، اما پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها، عموها و دای‌ها و دوستان و مراقبت‌گران نیز این نقش را ایفا می‌کنند. مراقبت‌گران انسان باید هم سرسختانه از هر کودک محافظت کنند و هم زمانی که آن‌ها بزرگ شدند دست از این کار بردارند؛ آن‌ها باید هم اجازه بازی کردن بدهند و هم او را قادر به کار کردن سازند؛ باید سنت‌ها را منتقل کنند و مشوق نوآوری باشند. پارادکس‌های والدین برآمده از واقعیت‌های بنیادین زیست‌شناختی‌اند.

### منحصربه‌فرد بودن کودکی

من قصد ندارم یک راه‌حل ساده برای این پارادکس‌ها و یا راه‌حلی ساده برای دوراهی‌های شخصی و سیاسی‌ای که از این پارادکس‌ها ناشی می‌شوند ارائه کنم. اصلاً راه ساده‌ای برای مواجهه با گذار از یک وابستگی مطلق به استقلالی همان قدر تام و تمام وجود ندارد. هیچ فرمولی برای حل این تنش میان این واقعیات وجود ندارد که ما به این کودک خاص عشق می‌ورزیم، اما همچنین باید تصمیم‌های مدبرانه درستی دربارهٔ کودکان، به‌طور کلی، بگیریم. الگوریتم ساده‌ای برای اندازه‌گیری ارزش کار و بازی، یا سنت و نوآوری وجود ندارد.

اما لااقل می‌توانیم بکوشیم تا این پارادکس‌ها را تشخیص دهیم و بپذیریم که آن‌ها بسیار فراتر از گستره بحث‌های متدوال والدگری هستند. ما باید از فکر کردن درباره اینکه آیا یک تکنیک خاص والدگری نتایج خوب یا بدی خواهد داشت فراتر رویم. فکر کردن راجع به کودکی به طریقی انتزاعی‌تر، و از منظری کلی‌تر و جهان‌شمول‌تر، می‌تواند کمک کند تا بحث‌هایمان راجع به والدین و فرزندان متفکرانه‌تر و کمتر تفرقه‌افکنانه، پیچیده‌تر و کمتر آزارنده، متنوع‌تر و کمتر ساده‌انگارانه باشند. اگرچه من به جد فکرمی‌کنم حتی اگر نتوانیم این پارادکس‌ها را حل کنیم، راه‌های خوبی برای رویارویی با آن‌ها وجود دارد. ما نه تنها باید تشخیص دهیم که والد بودن مراقبت کردن از کودکان - یک رابطه است، بلکه همچنین باید تشخیص دهیم که این رابطه با تمامی روابط دیگر فرق دارد. ما باید درک کنیم که مراقبت از کودکان شبیه انواع دیگر فعالیت‌های انسانی نیست که الگوهای متداول ما هستند. بزرگ کردن کودکان کار منحصربه‌فردی است و تفکر علمی و شخصی خاص خود و مجموعه نهادهای سیاسی و اقتصادی خاص خودش را می‌طلبند.

در واقع، نمونه متمایز مراقبت از کودکان می‌تواند به ما در حل سایرپرسش‌های دشوار اخلاقی و سیاسی کمک کند. تعارض‌های میان وابستگی و استقلال، خاص بودن و عام بودن، کار و بازی، و سنت و نوآوری در دوران کودکی در واضح‌ترین حالت خود مشاهده می‌شوند، اما آن‌ها در پس مسائل غیرقابل حل بزرگ‌سالی نیز نهفته‌اند. آن‌ها چگونگی فهم ما از همه چیز، از سقط جنین گرفته تا پیرشدن، را تحت تأثیر قرار می‌دهند، و بینشی که ما از فهم کودکان به دست می‌آوریم می‌تواند به ما کمک کند تا مسائل بزرگ‌سالی را نیز حل کنیم.

ما می‌توانیم طوری راجع به کودکی فکر کنیم که در باتلاق احساس گناه و کناره‌گیری، کتاب‌های راهنمای والدگری و داستان‌های شخصی، و

تقسیم‌بندی‌های سیاسی که اکثر بحث‌های جدید راجع به کودکان و والدین نشئت گرفته از آن‌هاست گرفتار نشویم. ما می‌توانیم به این بینش دست یابیم که روابط میان کودکان و افرادی که از آن‌ها مراقبت می‌کنند از مهم‌ترین و خاص‌ترین روابط انسانی هستند.

## باغ کودک

شاید بهترین استعاره برای فهم رابطه متمایز ما با کودکان استعاره‌ای قدیمی است. مراقبت از کودکان شبیه رسیدگی به یک باغ است و والد بودن شبیه باغبان بودن.

در الگوی والدگری، والد بودن شبیه نجار بودن است. شما باید به نوع ماده‌ای که با آن کار می‌کنید توجه کنید و این ممکن است بر روی کاری که تلاش می‌کنید انجام دهید تأثیر بگذارد. اما اساساً کار شما این است که آن ماده را به شکل محصولی نهایی درآورید که منطبق با طرحی خواهد بود که برای شروع در ذهن داشتید. و شما می‌توانید با نگرستن به محصول تمام‌شده ارزیابی کنید که کاری را چقدر خوب انجام داده‌اید. آیا درها درست‌اند؟ آیا صندلی‌ها محکم‌اند؟ بی‌نظمی و بی‌ثباتی دشمنان یک نجار هستند؛ دقت و کنترل یاران او هستند. دو بار اندازه بگیر، یک بار بریز.

از سوی دیگر، وقتی باغبانی می‌کنیم، فضایی محافظت‌شده و حمایتی برای گیاهان خلق می‌کنیم تا بشکفند. باغبانی نیازمند کار سخت و عرق جبین ماست، همراه با بیل‌زدن‌های طاقت‌فرسا و غوطه‌ور بودن در کود کشاورزی. و همان‌طور که هر باغبانی می‌داند، نقشه‌های ویژه ما همواره عقیم می‌مانند. خشخاش به جای صورتی کم‌رنگ به رنگ نارنجی نئون ظاهر می‌شود، گل رز که قرار بود از حصار بالا برود لجوجانه در فاصله یک قدمی زمین باقی می‌ماند، نقطه‌های سیاه و زنگار و شته‌ها را هرگز نمی‌توان مغلوب ساخت.

اما در عوض، بزرگ‌ترین لذت‌ها و فتوحات باغبانی ما نیز وقتی فرا می‌رسند که باغ از کنترل ما می‌گریزد، وقتی جعفری وحشی سفید و لاغرمدنی به صورت غیرمنتظره عیناً در جای درست در مقابل سرخ‌دار تیره ظاهر می‌شود، وقتی نرگس زرد از یادرفته به سمت دیگر باغ کوچ می‌کند و در میان گلِ فراموشم مکنِ آبی می‌شکفتد، وقتی درخت تاک که قرار بود با آزم در آغوش آلاچیق بماند با رنگ سرخ روشن لابه‌لای درخت‌ها غوغا به پا می‌کند.

درواقع، معنای ژرف‌تری وجود دارد که، برحسب آن، چنین تصادفاتی مشخصه باغبانی خوب‌اند. مسلماً انواعی از باغبانی وجود دارند که هدف آن‌ها دستیابی به نتیجه‌ای خاص است، مانند روییدن ارکیده‌های گلخانه‌ای یا پرورش درختان بونسای. این انواع باغبانی نیز به اندازه نجاری ظریف نیازمند تبخرو و مهارت قابل تحسین است. در انگلستان، سرزمین باغبانان، از اصطلاح «hothousing» برای ارجاع به آن نوع والدگری طبقه متوسط و دلواپسی استفاده می‌کنند که آمریکایی‌ها آن را helicoptering می‌نامند.<sup>۱</sup>

اما آفرینش یک چمنزار یا پرچین یا باغ روستایی را در نظر بگیرید. شکوه یک چمنزار به بی‌نظمی آن است. به محض اینکه شرایط تغییر کند، گل‌ها و چمن‌های مختلفی ممکن است بشکفند یا تلف شوند و هیچ تضمینی وجود ندارد که یک گیاه خاص به بلندترین، یا زیباترین یا پرشکوفه‌ترین گیاه تبدیل شود. باغبان خوب تلاش می‌کند تا خاکی پرثمر خلق کند که بتواند از کل اکوسیستم گیاهان مختلف با قوت‌ها و زیبایی‌های مختلف - و نیز با ضعف‌ها و دشواری‌های مختلف - محافظت نماید. برخلاف یک صندلی خوب، یک باغ خوب بسته به تغییر شرایط جوی و فصول دائماً تغییر می‌کند. و در درازمدت، آن نوع سیستمی که متنوع، منعطف، پیچیده و پویاست قبراقت‌رو و انعطاف‌پذیرتر از آن گلی خواهد بود که در گلخانه با احتیاط تمام تیمار شده است.

۱. اصطلاحات hothousing و helicoptering اشاره به شیوه تربیتی‌ای دارند که در آن والدین با اعمال کنترل و مراقبت بیش از حد به فرزند خود قصد دارند او را به شیوه‌ای ایدئال بار بیاورند [ویراستار].

والد خوب بودن کودکان را به بزرگسالانی زیرک یا شاد یا موفق تبدیل نمی‌کند، اما می‌تواند به ایجاد نسل جدیدی کمک کند که قیصر و منعطف و ترمیم‌پذیر است و به‌ترمی‌تواند به تغییرات ناگزیر و نامنتظره‌ای بپردازد که در آینده در مقابل آن‌ها قرار می‌گیرد.

باغبانی پرمخاطره و اغلب تأثرانگیز است. هر باغبانی با درد تماشای پژمردن ناگهانی جوانه‌های نویدبخش آشناست. اما تنها باغی که چنین مخاطراتی را ندارد و ملازم با این درد نیست باغی است که با چمن مصنوعی ساخته شده و با داوودی‌های پلاستیکی تزیین شده است.

داستان باغ عدن تمثیل خوبی برای کودکی است. در کودکی در باغی از عشق و توجه رشد می‌کنیم، باغی که در بهترین حالتش چنان غنی و استوار است که ما، به‌عنوان کودک، حتی تشخیص نمی‌دهیم که چه زحمت و اندیشه‌ای در پس آن قرار دارد. در نوجوانی هم وارد جهان شناخت و مسئولیت می‌شویم و هم وارد جهان کار و درد، که شامل به‌دنیا آوردن تحت‌اللفظی و استعاره‌ای نسل دیگری از کودکان است. بدون هر دو این مراحل - عدن و هبوط، معصومیت و تجربه - زندگی ما کاملاً انسانی نمی‌بود.

البته، اگرچه کودکان کوچک ما اغلب گمان می‌کنند که ما قادر مطلق و دانای مطلقیم، ما والدین به‌طرز غم‌انگیزی ملتفتیم که به‌کلی فاقد آن چیزی هستیم که به پای قدرت و اقتدار الوهی برسد. باوجود این، والدین - چه والدین زیست‌شناختی و لفظی و چه هرکسی که مراقب کودکان است - شاهدان و پیشگامان این بخش ناگزیر داستان بشر هستند. و این همان چیزی است که والد بودن را فی‌نفسه ارزشمند می‌سازد.

بدین ترتیب، کار ما به‌عنوان والدین ساختن نوع خاصی از کودک نیست. در عوض، کار ما فراهم آوردن فضایی محافظت‌شده از عشق، امنیت و پایداری

است که کودکانی از انواع بسیار نامنتظره بتوانند در آن بشکفند. کار ما شکل دادن به اذهان کودکانمان نیست؛ کار ما این است که به ذهن آن‌ها اجازه دهیم در همه امکانات جهان کاوش کنند. کار ما این نیست که به کودکان بگوییم چگونه بازی کنند، بلکه دادن اسباب بازی به آن‌ها و جمع کردن اسباب بازی‌ها پس از اتمام بازی بچه‌هاست. ما نمی‌توانیم به کودکان بیاموزیم، بلکه می‌توانیم به آن‌ها اجازه دهیم تا بیاموزند.